

از : دکتر محمد دامادی

استادیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه اصفهان

«نکات و مسایل صرفی و نحوی و دستوری

اسرار التوحید»

در این مقاله نگارنده این سطور کوشش خواهد کرد تا با آوردن شواهد متعدد و مثالهای فراوان به تأیید نکاتی پردازد که بارعایت اصل استقراء تام و احصاء دقیق به استخراج و تدوین آن از کتاب اسرار التوحید همت گماشته است و عنوان آن را «نکات و مسایل صرفی و نحوی و دستوری اسرار التوحید» نهاده است .

کتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید از ارجمندترین کتابهایی است که در موضوع سیرت مشایخ به رشتهٔ تحریر در آمده است . علاوه بر آن که یکی از آثار برجستهٔ نشر فارسی در سبک مرسل بشمار می رود . لازم به توضیح نیست که نویسندهٔ کتاب مذکور محمد بن منصور از نوادگان ابو سعید است که سلسلهٔ نسبش به سه واسطه به شیخ ابو سعید فضل الله بن ابی الخیر (۴۴۰-۳۵۷ هـ . ق) می پیوندد .

I - استعمال برخی از کلمات اضافه و ربط به جای کلماتی که درین عصر معمول است :

۱ - با در معنی (به ، بر ، نزد)

الف : با در معنی به :

ما را از سر کوه با (= به) سر کوه آورد به فضل خویش . ۳۰ /
گفت برخیز و لگام و طرفهای زمین بمال و با (= بر) سرو سواختن

شد . ۸۴ /

پیر با کنار (= بکنار) تخم ارزن می پاشید . ۴۳ /

ما را بجل کن من با (= به) شما خیانت کردم . ۱۲۲ /

این کلمه بگفت و با سر سخن شد . ۹۲ /

باز با (= به) سرای آمدیم . ۳۲ / س ۳

فارغ شدمی و با (= به) سرای آمدمی .

شیخ گفت چه خیانت رفته است ؟ با (= به) درویشان باز باید گفت . ۱۲۲ /

حسن با (= به) دل اندیشه کرد که اینجا مقام کنم . ۱۲۵ /

چاکران حسن با (= به) سرای سید شدند . ۲۳۵ /

شیخ با (= به) سرای آمد . ۱۸۵ / چون حسن رنجیده با (= به)

پیش شیخ آمد . ۱۹۸ /

حسن با (= به) سرای آمد . ۱۸۵ /

چون حسن رنجیده با (= به) پیش شیخ آمد . ۱۹۸ /

فرزندان و نبیرگان شیخ می خواستند که با (= به) میهنه آیند . ۱۵۹ /

خود را با (= به) یاد خود دهیم تا خود بقلط نیفتیم . ۲۶۵ /

ب- بادر معنی بر :

شیخ چون این کلمه بگفت با (= بر) سر سخن رفت . ۱۸۸ /

گفتم این جز خیالی نتواند بود با (= بر) سر قرآن خواندن شدم .

۱۴۵ /

شیخ با (= بر) سر سخن شده بود و مجلس تمام کرد . ۷۶ /

آن سخن را بوی تقریر دادی و باز با (= بر) سر سخن شدی .

۷۰ /

ج- بر در معنی نزد :

حسن بر (= نزد) قصاب شد و گفت ترا شیخ می خواند . ۱۲۷ /

درویش با پای افزار بر (= نزد) شیخ آمد . ۱۷۸ /

هر شبی بر (= نزد) شیخ می آمدم و شیخ اعزازه می کرد . ۱۰۰ /

در دلم آمد که چیزی بر (= نزد) شیخ فرستم . ۱۴۱ /

۲ « هر کدام » بجای « هر چه » : با شادی هر کدام (هر چه) تمام تر پیش

شیخ آمد . ۱۰۵ /

۳ - « هیچ کس » بجای « هیچ کدام » : هیچ کس (= هیچ کدام)

مصلی نداشتیم . ۱۵۳ /

۴ - را در معنی (به - از - برای)

الف : را در معنی به :

آنجا هیچکس حاضر نبود . شیخ را (= به شیخ) که گفت ؟ ۱۲۰ /

- استاد امام شیخ را (= به شیخ) گفت . ۱۲۵ /
- شیخ حسن را (= به حسن) گفت که آمد ۱۵۴ /
- شیخ گفت جعفری را (= با جعفری) که ملک خراسان به تو دادیم .
- ۱۷۰ / شیخ آن درویش را گفت این ساعت ... به غزنین باید شد . ۱۷۸ / و
- ۱۷۷
- ب : را در معنی از :
- روزی شیخ را (= از شیخ) سؤال کردند . ۳۶ /
- اتفاق را (= از اتفاق) روزیکشمنه بود . ۱۰۲ /
- حسن ، سه درویش را دیدایشانرا (= از ایشان) بپرسید . ۱۵۴ /
- این خیر پیش شیخ ابوالحسن تونی بردند که شیخ را (= از شیخ)
- چه رفت . ۱۰۳ /
- اتفاق را (= از اتفاق) روزی شیخ بومحمد بگوی عدنی کوبان گذر
- می کرد . ۱۴۲ /
- او لعنت بر آن باطل می کند برای خدای را (= از برای خدا) / ۱۰۲ /
- اتفاق را (= از اتفاق) شیخ هنوز سخن می گفت . ۱۳۷ /
- ج - را در معنی برای بهنگام فك اضافه :
- این نوبت که اینجا می روند ... روزی چند را (= برای چند روز) همه
- به درگاه تو خواهند آورد . ۶۶ /
- شیخ را (= برای شیخ) در خانقاه خویش نوبت مجلس نهاد . ۶۶ /
- نزدیک شهنه باید رفت و بگوی که درویشان را (= برای درویشان)
- ترتیب سفره بی کند . ۱۲۱ /
- سحرگاه را قرآن ختم کرده بود . ۳۳ /
- ما روز چهلم را (= برای روز چهلم) با شما باشیم . ۱۶۰ /
- بیا و آن خواب که دوش دیده بی ما را (= برای ما) حکایت کن . ۱۱۵ /
- قصیده ای گفتم شیخ را (= برای شیخ) و آن بقعه بزرگوار بمتودم . ۱۱۴ /
- بیست و پنجم بامداد را (= برای بامداد بیست و پنجم) که شیخ فرموده
- بود و اعادت کرده به کنار میهنه بودم . ۱۸۶ /
- آن روز شیخ صوف پاکیزه پوشیده داشت و دستار قیمتی در سر بسته او
- را (= برای او) مریدی آورده بود . ۱۴۳ /

سه لقمه بستد و تناول فرمود و گفت باقی شماراست (= برای شماست).

۱۵۲/

ما امروز ترا (= برای تو) نشسته ایم. ۱۷۶/

برخواستند و روی سوی میهنه بر زمین نهادند تعظیم شیخ را (= برای تعظیم شیخ). ۱۷۷/

لکن در میان ایشان تخت و جلوه یکی را (= برای یکی) باشد.

۱۵۵/

۵ : گاه علامت مفعول صریح را قبل از صفت و پس از موصوف، آورده است : ... در کتب یافته که خدای را تعالی فرشتگانند که سرنگون عبادت کنند. ۳۸/

۵هـ : و گاه علامت مفعول صریح «راء» به قرینه حذف شده است : و خه یشتن

را از چاه بر کشید و چوب هم بر آن قرار بنهاد. ۳۳/

۵ - آوردن یاء در پایان صیغه فعل ماضی :

الف - برای استمرار :

هر چه من به مسئله‌ی در ماندمی (= در می ماندم) عالمی ... بیامد تا

با من آن مسئله بگفت. ۵۳/

چون از نماز فارغ شدمی (= می شدم) و با سرای آمدمی (= می آمدم)

در سرای زنجیر کردمی (= می کردم) و گوش داشتمی (= می داشتم) ۳۲/

پوست خربزه که از دست ما افتادی (= می افتاد) به مبلغ بیست دینار

می بخریدند. ۳۹/

در شب بنزدیک پیر ابوالفضل حسن رفتیمی (= می رفتیم) به سرخس ، و

آن اشکال حل کردیمی (= می کردیم) و هم در شب مراجعت افتادی (= می -

افتاد). ۴۲/

ب- جمع یاء استمرار با یاء تأکید (یاء زینت)

هر روز نماز دیگر بر در خانقاه شیخ ... آب زدندی (= می زدند) و

بر رفتندی (= می رفتند) و فرش افکندندی (= می افکندند) و شیخ آنجا بنشستی

(= می نشست) و پیران پیش شیخ بنشستندی (= می نشستند) و جوانان بیستادندی

(= می ایستادند). ۸۸/

مرا حاجب محمد گفتندی (= می گفتند) هر روز بامداد به در خانقاه

شیخ بو سعید برگزیده (= می گذشتم) و بدانجا در نگرستمی (= درمی - نگرستم و او را بدیدمی (= می دیدم) آنروز بر من مبارک بودی (= میبود).

۹۶ /

يك خلال از آنها ... به آب بشتی (= می شست) و آن بیماران ولایت بیردندی (= می بردند) حق سبحانه ... به برکت ان هر دو شیخ بیماران را شفا فرستادی (= می فرستاد) . ۱۶۸ /

من هر روز که از درس فارغ شدمی بخدمت شیخ آمدمی و تا نماز دیگر به خدمت شیخ بودمی چون نماز دیگر بگذاردی به مدرسه آمدمی . ۱۲۸ /
او هر روز پنجشنبهی در خانقاه ختمی بنهادی و مریدان او و مردمان دیه جمع آمدندی و همه معارف ... رغبت نمودندی و چون از ختم فارغ شدندی شیخ بو عمر و کوزه آب خواستی . ۱۶۸ /

ج - برای بیان تطویل زمان :

رئسی بود که او را پیوسته قولنج بر نجانیدی . ۱۶۸ /
عادت ایشان چنان بودی که هر شب چون نماز خفتن بگزاردندی و از او فارغ شدندی همچنان بر سر سجاده ها بنشستندی و در تفکر آن شب بروز آوردندی بامداد چون نماز سلام باز دادندی پیر درسخن آمدی . ۱۷۵ /
شیخ گفت وقتها هر جای گشتیمی و ما خدای را می جستیم در کوه در بیابان ، بودی که باز یافتیمی و بودی که باز نیافتیمی . ۳۱۲ /

د - در مقام شرط و تملیق :

اگر سلطان سوری به تو باز نخوردی بهین چیزی از توفوت رفته بودی .

۱۳۵ /

... اگر آن بجای آوردی در جهان چون او نبودی . ۲۹۱ /
اگر آن درویش در خواب نماندی دزد جامه ها را برده بودی . ۱۶۴ /
اگر توبه او را نشکسته بودی ، او هرگز بنشکستی . ۲۹۶ /
اگر پیش از این شنیدمی با تونیز صحبت نداشتمی . ۲۶۲ /
اگر اعتماد بر ما کردی تو را نگاه داشتمی . ۲۶۸ /
اگر او را ندیدیمی صوفی (= تصوف) از کتاب بر خواندیدمی . ۳۶۸ /
ه - در بیان رؤیا :

شبی بخواب دیدم که شیخ در خانقاه من مجلس گویدی . ۱۱۴ /

۶ - آوردن (می) بر سر جزء اول از قفل مرکب . مانند :
 شیخ گفت تو باز همت ما را از اعلیٰ علین بتخوم ارضین می آری و به
 هزار دینار می باز بندی . ۱۰۶ /

ما را شمارا بدین جهان و بدان جهان می درینغ آید . ۱۶۱ /
 می در باید کوشید تا سبحان بسیار گفته شود . ۲۵۵ /
 آن هزار دستان که از هزار گونه می الحان گرداند می سبحان گوید و
 لکن تو می الحان شنوی . ۲۵۵ /

۷ - بکار بردن ماضی استمراری بجای مضارع تعلیقی مانند :
 مرا پایگاه آن نبود که من سخن او را دانستمی (= بدانم) ۳۵۳ /
 چرا از همگی خویش دست بنداشتی تا هم تو بیا سودیی (= بیاسایی)
 وهم خلقان به تو بیا سودندی (= بیاسایند) . ۲۵۳ و ۲۵۴ /
 ۸ - بکار بردن باء تأکید یا زینت در آغاز مصدر . مانند :

د تن به مرگ بنهادن ، بعد همه جهدها باشد . ۷۳ ر
 ۹ - بکار بردن باء تأکید که به ایضاح و روشن کردن معنی قفل می افزاید
 بر آغاز افعال نفی و نهی :

.... و مراقبت حال اومی کردی تا بنگریزد . ۳۲ ر
 هر روزی در آن ملک چون بوسمید و بوالقسم هفتاد هزار نرسد و هفتاد
 هزار بنرسد . ۶۹ /

می کوشیدم تا کسی دیگر بنشنود . ۱۱۵ /
 من هرگز مجلس شیخ را بنگذاشتمی . ۱۴۰ ر
 شیخ آواز داد که چند از پس نگاه می کنی که تسرا بنگذارند که
 بروی . ۱۲۳ ر

چنین بازی در افتاد ما بنگذاریم که جایی دیگر نزول کند . ۱۸۲ ر
 و حمزه مجلس شیخ هیچ بنگذاشتمی . ۱۹۲ ر
 پیری بود پیوسته به کسی مشغول بودی و مجلس شیخ ، هیچ بنگذاشتمی
 ۱۷۳ ر

بسیار بکوشیدیم و الحاح کردیم دست از ما بنداشت . ۲۱۵ ر
 هیچ کس در جایگاهی سالی بنشوند نشست مستقیم . ۲۳۵ ر
 چرا از همگی خریش دست بنداشتی ؟ ۲۵۳ ر
 الحمد لله بن مردم تا به مراد خویشت بدیدم . ۲۶۲ ر

- اورا بازان برده باشد به پاکی کش گویی بنافریده است ر. ۲۶۹
 ازان نیز بر آید و بناساید و نیارآمد . ر. ۳۰۰
 در همه عالم هیچ کس را بنگذارد که شربتی آب به من دهد . ر. ۲۷۰
 پدر ما آدم چون بنده بود به گناه از خداوند بنافتاد . ر. ۳۱۶
 شیخ گفت ای مسلمانان بدانید که بی بار شما را بنخواهند گذاشت . ر. ۳۱۳
 دیگر خانه عنکبوت در خانه بمگذار که شیطان آنجا ماوی گیرد . ر. ۲۱۳
 ۱۰ - بکار بردن باه تقریب :
 آن روستایی به شهر آمده بود و داس به آهنگر آورده و تیز کرده
 بود . ر. ۱۸۹
 مولوی گوید :
- پس کشیدندش بشه بی اختیار
 شست در مجلس ترش چون زهر مار
 مثنوی مولوی دفتر ۶ ر بیت ۳۹۱۶ ص ۴۹۸ نیکلسون
 که حرف اضافه « به » در « به شه » به معنی سوی و جانب و
 نزدیک است .
- ۱۱ - جمع بستن کلمه های جمع مکسر عربی ، بار دیگر به سیاق قاعده
 جمع فارسی ، در این کتاب شواهد فراوان دارد و چنان که می دانیم این روش
 در نظام و نثر قدیم معمول بوده است .
- (برای تفصیل این مقال به کتاب مفرد و جمع تألیف مرحوم دکتر محمد
 معین چاپ دوم ابن سینا ر ۸۱ تا ۸۷ مراجعه شود .)
 چون همه خواطرها بدان فواید منور بود . ر. ۶
 چون . . . از نماز و اورادها فارغ شدندی ، سماع کردندی . ر. ۱۵
 اخلاطها دروی نهاده آمد . ر. ۵۱
 این مرد مشرف است بر خواطرها . ر. ۹۲
 به خدمت شیخ می رسیدم و از خدمتش فوایدی می رسید . ر. ۱۳۲
 شیخ گفت ای درویش احوالها يك صفت نیست . ر. ۱۷۶
 از کرامات های او که بر دیگران ظاهر شد در حضور من . ر. ۳۹۰
 ۱۲ - کلمه های عربی در فارسی را نیز به روش قاعده جمع فارسی
 آورده است :
- کلبان (سگان) محله نیز شکمی چرب کنند . ر. ۱۸۲/۰

اگر چه ما را از اقریاست و تو با من بهم و میان ما منزلهاست .

۳۱۱/

۱۳ - آوردن (بهم) بعد از (با) بمنظور تأکید معنی مصاحبت :

اگر چه ما را از اقریاست تو با من بهم و میان ما منزلهاست . ۳۱۱/

۱۴ - تکرار علامت مفعول صریح (را) در پایان دو مفعول متوالی .

مانند :

تبرک لفظ شیخ را و اشارت شریف او را . ۴۳/

گفت استعمال سنت را و طلب رحمت را . ۱۲۴/

نخواستم که آن حدیث را و آن سخن را بگذاریم . ۱۳۰/

شیخ گفت ما را شما را بدین جهان و بدان جهان می دریغ آید . ۱۶۱/

شیخ جمع را و فرزندان را اشارت فرمود که بوداع او بیرون روند . ۱۶۵/

شیخ فرزندان را و اصحاب را گفت پایها برهنه کنند . ۱۶۷/

قاضی سینی . . . جمله صوفیان و شیخ را بفایت منکر بود . ۱۸۸/

نیازمندان را و ضعیفان را و هر که بدیشان پیوست ، وی را در پذیرند .

۳۳۱/

گفت ای شیخ مرا تو را می بایستی . ۳۷۴/

۱۵ - جانشین کردن « یا » که نمودار کسره است به جای فعل ربطه است

برای پیوند جمله مانند :

اینجا همه حقی . (حق است) / ۱۴۹/

اینجا بشریت نمانده بی . (= نمانده است)

اینجا نفس نمانده بی (= نمانده است) / ۱۴۹/

۱۶ - افزودن الف تکثیر و تعظیم بر پایان لفظ بس و معدود آن :

ای بسا رسوایا . ۸۸/

اگر شما را به شما باز گذارند بسا فضایح که از شما آشکار شود . ۳۴۸/

۱۷ - پیوستن ضمیر خطاب به اسم اشاره (این) مانند : اینت مهم

شغلی . ۲۸۴/

۱۸ - واتصال ضمیر خطاب به که وجه پس از حذف هاء : بر-اچندانکت

در بایست است . ۷۹/

۱۹ - بکار بردن حرف ندای عربی (یا) بر سر کلمه های فارسی : گفتم

یا بار خدای یا خداوند بحق تو بحق بار خدایی تو ... ۳۱/

- ترا این سخن از کجا آمد که نابینا گردی یا غلام . ۲۵۹ /
 و کیل گفت یا خواجه من این صفت ندانم خریدن . ۱۷۳ و ۲۶۱ /
- یاهرد نو مید مباح . ۲۷۱ /
 شیخ ما گفت یا جوان مرد مارا بانوهمان افتاد . ۲۹۳ /
- ۲۰ - آوردن کلمه (باز) بعد از اسم زمان برای بیان استمرار :
 ازدی باز (= دیروز) لرزه بر شما افتاده است . ۸ /
 ۲۱ - استعمال اضافه بنوبت (نام پدر) :
 خواجه بوالفتح شیخ / ۲۱۸ و ۲۴۷
 خواجه بوطاهر شیخ / ۳۷۱
 استاد ابوبکر اسحق کرامی / ۷۷
- ۲۲ - تکرار فعل در چند جمله متوالی : در امرد به چشم بدنگریستم ،
 در محرمات ننگریستم . ۳۷ /
- قانع بودیم در تسلیم و با نظاره بودیم . ۳۷ /
 ابراهیم ینال ، برادر که هین سال طغرل بود و عظیم ظالم و شحنة نیشابور
 بود . ۱۲۶ /
 در ازجاه درویشی بود . . . و مرید شیخ یوسعید بود و مردی سخت عزیز
 بود . ۱۹۲ /
- ۲۳ - گاه فعل بنا بر قرینه فعل پیشین ، حذف شده است :
 مردی دیدم که بر کیسه او بند نبود و با خلش داوری . ۱۸۲ /
 . . . مدت چهل شبانروز است تا او به فساد مشغول است و . . . همه را
 برهنه کرده است و مست بهم در نشاند . ۲۲۲ /
 اکنون فرزندان او شیخ الشیوخ بغداد دادند و حل و عقد بدست ایشان است و
 خلیفه نشان گشته . ۳۶۷ /
- مردی سخت عزیز بود و عاشق و سوزان و گریان و گرم رو . ۱۹۲ /
- ۲۴ - بجای مصدر مخم که امروز در کتابت و محاوره بکار می رود ، پس از
 فعل بایستن ، مصدر آورده است :
- بر آن دوستک دو گانه بی باید گذارد و منتظر بودن که دوستی از دوستان
 ما بنزدیک تو آید . ۱۰۸ /
 به حکم این خیر سخنی خواهم گفتن . ۱۶۴ /

- گفت چه خواهی گفتن ۱۸۲/۴
 مردی است در خراسان که اورا شیخ بوسعید بوالخیری می گویند آنجا
 باید شد و شفای درد طلب کردن . ۱۷۶/۱
 شیخ گفت بسیار قدم باید زدن تا مرد بدرد دست رسد . ۲۰۹/۱
 ترا به میهنه باید رفت و از احوال شیخ خبری آوردن . ۱۶۷/۱
 هر شکنجه و جگر بند که یابی بیاید خرید و در آن کواره باید نهادن و در
 پشت گرفتن و به خاقان رسانیدن . ۲۱۱/۱
 این را همچنان به دروازه حیره باید بردن و پاکیزه شست و باز
 آوردن . ۲۱۱/۱
 از بزرگان کسی برین سخن اعتراض نتوان کردن . ۲۱۷/۱
 هر کسی می گفتند این گستاخی که تواند کردن ؟ ۲۵۲/۱
 ۲۵ - بکار بردن (مصدریابی) : هر چند بندگانگی بیش می که دم بیش می -
 بایست . ۲۵/۱
 تودر زهدی قدم می نهی . ۱۸۱/۱
 مرا گفت یا بابا بکر بعد از مردگی بر خیز و سخن گوی . ۱۸۵/۱
 گفت مرحبا مبارک باد ای پسر . خواجگی جهان بر تو مسلم شد . ۱۹۵/۱
 از بند پندار و خواجگی بکلی بیرون آمد . ۲۱۲/۱
 شیخ اورا گفت این امیری به چه یافتی ؟ گفت ای شیخ به راست باختن
 و پاک باختن . ۲۳۲/۱
 گفت می باید که مرا به فرزندی قبول کنی / ۲۴۷
 وقتی جولاهه بی به وزیر رسیده بود . ۲۶۵/۱
 اکنون امیری و ملک ترا باد و ترا زبید . ۲۶۶/۱
 تصوف عزیزی است در ذل، توانگری است در درویشی ، خداوندی است در
 بندگی ، سیری است در گرسنگی ، پوشیدگی است در برهنگی ، آزادی است
 در بندگی . ۳۰۲/۱
 در پیش چندین صدوری و مجمعی دروغزن گشت و از شکستگی برخاست
 و رفت . ۳۷۳/۱
 و جاندار (= سرباز مرد مسلح) خاص را به میهنه فرستاد به شکنگی
 ۳۸۴/۱
 ۲۶ - استعمال مصدری با یاء نسبت و تاء (= ثبت مصدری) ، این نوع

مصدر را از هر نوع اسم به جز مصدر و اسم مصدر می توان بنا کرد (۱) . مانند: خیریت، بشریت، منیت.

اینجا بشریت نموده بی (= نموده است) / ۱۴۹ : خداوندی که بی غرض و علت و طلب فایده و خیریت. . . . عالم را بیافرید . ۳ / این منیت دمار از خلق برآرد . این منیت درخت لغت است . ۳۱۷ /

صاحب منیت : ۳۲۸ (که از من ، فارسی این مصدر عربی ساخته شده است .

۲۷ - استعمال ادات استغراق (هر) در جمع چنان که روشن است لفظ (هر) که در شمول حکم نسبت به مصادیق و افراد کلمه ما بعد خود بکار می رود، همواره بر سر مفرد درمی آید و اتصال آن به جمع نادر است (۲) در کتاب اسرار التوحید نیز بکار رفته است .

به عدد هر ذراتی از موجودات، راهی است به حق / ۳۰۲ .

۲۸ - استعمال فعل ماضی در معنی مستقبل محقق الوقوع که در نظم و نثر

قدیم نیز بکار رفته است (۳) . در اسرار التوحید دیده می شود :

بدانید که ما رفتیم و چهار چیز بر شما میراث گذاشتیم . ۳۵۰ /

۲۹ - استعمال صیغه فعل دعایی به صورت قدیم :

۱ - برای اطلاع از تفصیل این نکته و دستوری به کتاب «مباحث صرفی

و نحوی، تحقیق و تتبع مجتبی مینوی بحث اول (نیت مصدری) بهمن ماه ۱۳۲۹

شمسی از انتشارات مجله منیا رجوع شود .

۲ - برای اطلاع از تفصیل این قاعده و شواهد نکته دستوری به مقدمه

معارف بهاء الدین ولد ص ز چاپ ۱۳۳۳ ش رجوع شود .

۳ - مانند : فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش

گل در اندیشه که چون عشوہ کند در کارش

(حافظ)

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

(مولوی)

آنجا مشایخ نیکو روزگار و پیران آراسته به اوقات و حالات . . . بسیار
 و باقی اند که باقی بادند بسیار سال . ۴۵ /
 ۳۰ - مصغر آوردن برخی از کلمات خاصه با علامت « تصغیر » که در
 قدیم میان نویسندگان و شاعران معمول بوده است :

این را تومدان میهنکی . ۳۵ /
 ما دستارکی درس داشتیم در راه ایشان نهادیم . ۳۵ /
 امروز آن شغلك اوراست شده است . ۱۲۳ /
 مرا گفت زود باشد ای ابوعلی که چون طوطیک ترا در سخن آرند

۱۳۱ /

گفت چون بنده هر شب بخسب و دیر ترک بر خیزد .
 محیی بود شیخ را در نسا بور ، مردی درویش و از تجمل دنیاوی زرکی

داشت . ۱۳۴ /

گفت تو خالکی باشی بر آن درگاه . ۱۸۱ /
 ولکن پردگی از آن دکان آویخته بودی . ۲۶۴ /
 پسری بود معشوق و نام او احمدك بود . ۲۶۷ /
 بنشین تا حدیث احمدك با تومی گویم . ۲۶۷ /
 کسی بود که شمارا بیٹکی گفتی ؟ ۲۷۷ /
 سگکی بر آنجا بگذاشت گفت فرخ این سگ . ۳۱۲ /
 بوسعد سبوی بر گرفت و آب آورد و پایها برهنه داشت و زمین گرم
 گفته بود .

بوسعد را پایکها می سوخت و آب او چشمش می دوید . ۳۶۱ / که مبین
 رحمت و شفقت است .

اهل بهشت از ما یادگاری خواستند دودست انبویه شان فرستادیم تارسیدن

ما . ۳۰۹ /

۳۱ - آوردن صفات متعدد برای موصوف واحد :

گفتند این کار را مردی پخته و عالم باید و صاحب دل و باحالت . ۱۶۷ /
 پیری بود در میهنه او را شبویی می گفتندی ، پیر معمر بود ، قصیر القامه ،
 کثیف اللحیه ، درویش و معیل بود . . . پیری گریان و با سوز بود . ۱۷۳ /
 مردی سخت عزیز بود و عاشق سوزان و گریان و گرم رو . ۱۹۲ /
 جوانی دیدم . . . سیاه و خشک و ضعیف . ۲۰۱ /

در میان بازار زنی مطربه ، مست ، روی بگشاده و آهسته نزدیک شیخ رسید . ۲۴۶ /

۳۲ - درپاره‌یی موارد صفت را بجای موصوف به صورت جمع آورده است :
شیخ گفت آری اینجا نیازمندانند و آنجا نیازمندان اند . ۱۶۱ /
با قریبان صحبت مکن که ایشان غمازان باشند . ۱۸۱ / و گاه به -
صورت مفرد :

درویش با درویشی هریوه به گرما به رفت . کودکی پاکیزه در گرما به
بود آن درویش را بهوی نظری افتاد حال با هریوه . ۱۷۸ /

۳۳ - مطابقت صفت و موصوف و عدد و معدود در افراد و جمع . مانند :
این درویشان پاکانند و جز پاک نخورند . ۱۲۰ /
پس صوفیان غربا معارضه کردند با مفریان که خر قه بهما باید داد تسا
پاره کنیم . ۱۴۸ /

ما مردمانیم غریب اینجا افتاده ، مهمانان شمائیم . ۱۷۲ /
یکی از چهل مردان را که مدار عالم و نظام و قوام کار بنی آدم ایشانند
۱۰۸ /

صوفیان چهار پایان ترتیب کرده بودند و بار کرده . ۱۸۷ /
۳۴ - در بکار بردن اعداد ترتیبی ، معدود را بر عدد مقدم آورده است :
چهارم روز شیخ دستوری خواست . ۱۵۶ /
۳۵ - و گاه عدد توزیمی را به صورت قدیم بکار برده است :

شیخ یکان یکان از جمع می پرسید / ۱۵۳
۳۶ - ترکیب لفظ (باز) با اسم اشاره و ضمائر که در نظم و نثر قدیم
بکار رفته است :

این چنین روزی با زین گل و وحل ، کفش وی خشک است . ۳۱ /
اما سرمویی با زین حدیث کار ندارد . ۲۴۰ /
خلیفه گفت ما نیز . . . دار الخلافه با زان سوی آب برویم و باز این
نیمه آب آمد . ۳۶۷ /

۳۷ - استعمال کلمات مترادف در این کتاب نادر است مانند :

کابین و مهرانوی سنده و او را زده . ۱۸۹ /

۳۸ - بکار بردن کلمه‌ها و الفاظی که در قدیم معمول بوده است و امروز با اختلاف املا و تلفظ بتبدیل یا افزایش و کاهش یکی از حروف آن به کار می‌رود. مانند :

۱ - راه آورد (= ره آورد) ص ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۴۵

۲ - بیر (= پیر) ص ۱۷۳ و حاشیه ۱۷۵

۳ - شبنگاه (= شبانگاه) ص ۳۵۱

۴ - نشناخت (= نشاند) ص ۲۱۰

۵ - پرهیز گر (= پرهیزگار) ص ۲۹۸

۶ - کبان (= قبان) ص ۱۷۱

۷ - هژده (= هجده) ص ۳۷ و ۸۲ و ۱۵۹

۸ - چگندر (= چغندر) ص ۸۹

۹ - جند (= چند) ص ۱۰۸

۱۰ - بریت (= برید) ص ۱۶۲

۱۱ - پیروزه (= فیروزه) ص ۱۱۳

۱۲ - ابدال دال به تاء و برعکس : می فشاندیت (می فشاندید) می -

کردیت (= می کردید) ص ۲۷۹

۱۳ - بنهیت (= بنهید) ص ۱۱۱

۱۴ - روان (= دربان) ص ۳۳۳

۱۵ - زور (= زیر) ص ۳۵۸

۱۶ - بازو (= با او) ص ۳۸۵

۱۷ - استادن (= ایستادن) ص ۳۷ - بیستاد (= بایستاد)

ص ۱۰۹

۱۸ - شباروز (= شبانروز) ص ۷۴ و ۳۶۳

۱۹ - فام ۱۰۴، ۱۷۸، ۳۶۲، ۳۶۳ و ۳۶۴ : اوام : ص ۲۴۴ و ۱۱۸

(= وام)

۲۰ - زفان (= زبان) ص ۴۰، ۱۹۰، ۴۰ و بسیاری صفحات دیگر.

۲۱ - اقتیدیم (= افتادیم) ص ۳۰

۲۲ - مای (= میای) ص ۴۰

۲۳ - نگرستن (= نگرستن) ص ۴۹

۲۴ - وایست (= بایست) ص ۵۳

۲۵ - جوامرد (= جوانمرد) ص ۵۷

۲۶ - قباه (= قبا)

۲۷ - ایزار (= ازار)

۲۸ - ناخن پیراه (= ناخن پیرای) .

۳۹ - بکار بردن افعال پیشوندی یا مرکب که به وسعت معانی کلمه‌ها

افزوده گردیده است و بیان آن را با روشنی و دقت همراه ساخته است . برای مثال :

فعل پریدن با ادات با زودر - : لعمان را دیدم که از بالای خانقاه در

پرید و در پیش ما بنشست . ۲۸ /

آن اشکال از میان برخاست و باز پرید و به روزن بیرون شد . ۲۸ /

شدن با ادات فرو - روز بیگانه شد و آفتاب نیک زرد گشت و فرو می شد

(= غروب می کرد) . ص ۷۸

شدن با ادات در - شیخ در حمام در شد (= داخل شد) ص ۱۲۸ و ۱۴۳

دویدن با ادات فرو - استاد حمامی فرو دوید و آزاری پاکیزه تر بخدمت

شیخ برد . ۱۴۳ /

آمدن با ادات فرو - و باز از بام فرو آمدم و به تعجیل به خانه باز

آمدم . ۴۳ /

آمدن با ادات در - برقرار بختم تا او در آمد . ۳۴ خواب ماندم تا

آن ساعت که مؤذن بانگ نماز کرد ، از خواب در آمدم . ۶۷

کشیدن با ادات در - خطی گرد آن در کشید (- رسم کرد) که چندین

ساعت باید ساخت . ۴۴

۴۰ - گاه مفعول صریح را با علامت تأکید « مر » بکار برده است .

شیخ ابوالحسن مر شیخ را گفت . ۱۵۶

عمر خطاب پرسید مر کعب الاخبار را ۲۵۵

۴۱ - استعمال کلمه « اولیتر » با این که کلمه « اولی » در عربی صیغه

تفضیل است ، در فارسی با تر که علامت تفضیل باشد بکار می رود . مانند : به و بیش

که معنی تفضیل در آن‌ها هست و باز به تر و بیش تر می گوئیم (۱) .

گفتم در وجه خویش صرف کنم اولیتر . ۱۲۲

۱ - حاشیه کلیله و دمنه ر ۸۷ - تصحیح استاد مینوی

۴۲- افزودن یاء نسبت به پایان مصدر که مفید معنی لزوم و لیاقت است: درویشان در راه با حسن معارضه کردند که ما را چیزی خوردنی باید

۱۵۵ ر .

پیردر سخن آمدی و آنچه گفتنی بود بگفتی . ر ۱۷۵

مزدور را به خانه بردی و خوردنی پیش آوردی . ر ۲۶۷

۴۳- استعمال برخی کلمات که در زبان آن روزگار معمول بوده است و امروز منسوخ شده است.

مانند : « کم از آن که » به معنی « لا اقل » :

« شیخ گفت این زر را به استاد حمامی باید دادن کم از آن که چون

شاگرد عروسی می کند ، استاد نیز شیرینی بسازد . ر ۱۴۵/۴

۴۴ - بکار بردن پیشوند فراز که جزء اسامی است و دارای معانی

متعدد است در این کتاب فراوان بکار رفته است . چنانکه به معنی بالا ضد نشیب

و نیز فراز در برابر فرود و نیز فراز به معنی باز وضد بسته بکار رفته است :

« بوعلی سینا با شیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند و با یکدیگر

سه شبانه روز به خلوت سخن گفتند . ر ۲۱۰/۱

۴۵ - استعمال قبود تأکید وصفی . مانند : صعب ، سخت ، عظیم ، نیک

بنبرو ، (از مواردی است که کلمه اسم با پیشوند (ب) مفهوم وصف میبخشد

مانند : بجمال ، بخرد ، بقیمت ، بنبرو ، و امثال آن .) بزرگ که امروز

بجای آن‌ها بسیار و فراوان و خیلی بکار می‌بریم . در نثر این کتاب دیده میشود.

نیک از جای بشد و عظیم بنرسید .

۴۶ - پیشوند فرا را بر سر اسامی و ضمائر مثل قید مکانی بکار برده

است . مانند : شیخ ... روزی فرا نزدیک ما رسید روی . به جمع خویش کرد

۶۷/

۴۷ - محمد بن منور هر گاه مسندالیه یا معقول دارای صفت باشد ،

یاء نکره را بر خود اسم موصوف افزوده نه بر صفت آن‌و گاه صفت را بر موصوف

آن مقدم آورده است که مبین معنی تأکید است :

او را سلام گوی و بگوی که امروز سردروزی است . ر ۴۱۷/۱ ج ۱ سبک

شناسی و ۸۶- - ژوکفسکی .

۴۸ - در نثر این کتاب ، گاه توغل و اطلاع نویسنده بر دقایق صرف

و نحو زبان عرب نیز بدون آن که مقصودش اظهار فضل باشد ، آشکار گردیده

است چنان که در این مثالها پیداست :

و یا با طاهر و یاو این جام بردار و پیش آن درویش شو ، بوعلی ترشیزی
(= عطف بیان در زبان عربی) (۱) و یک نیمه می خور و یک نیمه دردهان آن
درویش می نه . ۹۱ /

او را قهر باید کرد و بمالیدو مالیدنی (= مفعول مطلق نوعی در زبان
عربی) که تا بشکنیش دست از او نداری . ۲۱۲ /

مآخذ و منابع این مقاله

- ۱ - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید . طهران / ۱۳۳۲ -
چاپ دکتر ذبیح الله صفا .
- ۲ - سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی جلد اول از شادروان محمد
تقی بهار (ملک الشعراء) .
- ۳ - کلیده و دمنه بهرامشاهی تصحیح و توضیح مجتبی مینوی چاپ
۱۳۳۳ .

۵ - مثنوی و مولوی طبع نیکلسون دفتر ششم .

۵ - مهارف بهاء الدین ولد چاپ ۱۳۳۳ - به توضیح استاد فقید فروزانفر .

۶ - مفرد و جمع تألیف آقای دکتر محمد معین چاپ دوم . ابن سینا .

۱ عطف بیان تابعی است شبیه صفت با توجه به این که اگر متبوع اش
معرفه باشد آن را توضیح می دهد که در مورد مذکور ، متبوع « درویش » معرفه
است و از علامات نکره در زبان فارسی (ی ، یک ، یکی) عاری است و اداین
رو مراد از آوردن آن توضیح ماقبل است .

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

